

## جان قلم

(در سوک استاد ایرج افشار)

---

دکتر هومن یوسفدهی

---

فریاد که از بدسری چرخ نگونسار  
پای قلم امروز فرو مانده ز رفتار  
گامی ننهد پیش و نگوید سخنی چند  
با آنکه جهانی، هنرش راست خریدار  
از چیست معذب که قدم باز کشیده است؟  
وز کیست مکدر که زبان بسته ز گفتار؟  
دائم به دلش حسرت یک قطره سیاهی است  
تا شرح دهد قصه این غصه به یکبار  
خشک است گلویش ز تف سوک عزیزی  
کز دانش خود، داد به او جلوه بسیار  
تنها نه قلم سوک‌نشین است که هستند  
افسانه و تاریخ، سیه‌پوش و عزادار  
می‌مویم و می‌سوزم از این درد و بر آنم  
تا فاش کنم راز نهان در بر احرار  
دردا و دریغا که از این صفحه گیتی  
برشد به فلک، جان قلم «ایرج افشار»

## ایرج افشار

### عزت‌الله فولادوند

گنجینه و گنجور سخن، ایرج افشار  
کوشیده ز جان، سرّ و علن، ایرج افشار  
از علم، زره جامه به تن، ایرج افشار  
با خون دل از عشق وطن، ایرج افشار  
بر متن فراموش کهن، ایرج افشار  
خوشبوی‌تر از مشکِ ختن، ایرج افشار  
غیر از تو بدین خویِ حَسَن، ایرج افشار  
بس درد و بلا، رنج و محن، ایرج افشار  
در سوک تو شد بیتِ حزن، ایرج افشار  
بر بام و در و دشت و دَمَن، ایرج افشار  
این کوه و کمر، باغ و چمن، ایرج افشار  
بهر تو بهین گور و کفن، ایرج افشار  
ای چشم وطن، عقد پَرَن، ایرج افشار

□ □ □

دور از تو الا سرو و سمن، ایرج افشار  
این شعر غم‌آلوده من، ایرج افشار  
کرج، ۸۹/۱۲/۲۱

ای عاشق تاریخ وطن، ایرج افشار  
تنها به نگهبانی میراث نیاکان  
کردی به مصاف سپه دشمن این ملک  
چونان پدر خویش، همه عمر نوشتی  
نام از تو گرفته است و نشان از قلم تو  
مشتی نه که هر ذرّه این خاک تو را بود  
آزاده افتاده تو بودی که نبوده است  
بر جان و تن خسته و رنجور تو آمد  
گهواره فرهنگ جهان - کشور حافظ -  
گر ابر، سیه پوشد از این درد، بشاید  
ز آن روی که همراه تو پیمود شب و روز  
در دیده و دلهاست، نه بر خاک و نه از گل  
نام تو بلند اختر تاریخ بماناد

امسال بهاران مرا، مرگِ خزان باد  
نالده ز فراق تو و داغ تو به هر بیت

## بلندآوازه

یادی از اندیشمند شهیر، ایرانشناس بزرگ

(استاد ایرج افشار یزدی)

---

عطا ظاهری بویراحمدی

---

«چرا عمر طاووس و دَرّاج کوتاه»

«چرا مار و کرکس زید در درازی»

(مُصبعی)

﴿به سوک سیاوش سیه گردد آب﴾

■ -- خبر، خبر: استاد ایرج افشار هم رفت!

□ -- نه نه! او نرفته. نمی میرد، نمی میرد.

■ -- من خود دیدم. به چشم خویشان دیدم. کارام، آرام جان پاکش می رُود!

□ -- او نرفته، نمرده. او در دل ما جا گرفته. زنده بیدار است.

■ -- از پیش دوستانش پیش بینی کرده اند، خبر دادند، که ...

□ -- آنان کیانند، بگو، یاران چه گفته اند!

■ -- امید گفته:

«سر کوه بلند آمد سحر باد      ز توفانی که می آمد خبر داد

درخت و سبزه لرزیدند و لاله      به خاک افتاد مُرغ از چهجه افتاد»

□ پرتو روشنای جاننش را هست، تا جانها هست. مگر «ا. سایه» یکی از یاران نگفته:

«برگ چندان که نور می‌گیرد باز پس می‌دهد چو می‌میرد»  
 ■ آری. راست است، راست. «مرده آنست که نامش به نکویی نبرند».

استاد ایرج افشار، نمادی تابان و معیاری شایان و عشقی بی‌پایان، برای رشد ادب و هنر و تاریخ ایران بود و سرمشقی زندگی‌ی زیبا و پویا و اندیشه‌ی نیک و توانا؛ زیرا دانا بود.

۲۲ اسفند ۱۳۸۹ با شنیدن خبر مرگ استاد محبوبمان، دلمان شکست، آوارانده و ناباوری بر سرمان ریخت. به اتفاق رفیق شفیقم یعقوب غفاری، یکی از شیفتگان استاد افشار و مهندس پویان جهان‌بین نوه‌ام، راهی تهران شدیم، پگاه ۲۳ اسفند با شتاب خود را به جایگاه معهود رساندیم، هوا ابری بود، قطره قطره باران آرام می‌بارید. گروه گروه استادان و بزرگان دانش و ادب و هنر سپیدموی و جوان، زن و مرد افسرده و گریان به سوی میعادگاه تشییع جنازه آرام گام برمی‌داشتند و قطرات سرد باران، با دانه‌های گرم اشک پیوسته به هم از رخسارها به گریبان سرازیر می‌شد. آه‌ها چون مه از گلو بیرون آمده در فضا پخش می‌گردید. سکوتی ژرف بر تقدس جایگاه می‌افزود. بر صفحه سیاه تابلو کنار درب ورودی با تصویر متفکرانه استاد چنین نوشته بود:

«به سوک سیاوش سیه پوشد آب

مراسم یادبود دانشمند نامی و ایران‌شناس بزرگ استاد ایرج افشار  
 دوشنبه ۲۳ اسفند از ساعت ۱۵ الی ۱۸ در مرکز همایش‌های رایزن  
 واقع در مرکز دائرةالمعارف اسلامی برگزار می‌گردد. مرکز  
 دائرةالمعارف اسلامی.»

این مکان یکی از ده‌ها مکان فرهنگی کار و کوشش استاد بود.  
 بدن پاک استاد، با تشریفات خاص و احترام چشمگیر در سالن بزرگ

همایش قرار گرفت. سخنرانان با احساس و تأثر از زندگینامه وی سخن راندند. سخنرانی مهیج و بلیغ حجة الاسلام دکتر محقق داماد و دکتر اقتداری که توأم با تأثر شدید و گریه بود، همه را به گریه انداخت. پیکر مقدّس استاد محبوب با تشریفات سزاوار وی، با مشایعت عظیم دانشوران و استادان و دوستان بنام و شهیر او به بهشت زهرا برده شد و در قطعه ۳۰۰ مزارگه خانوادگی در جوار پدر ارجمند ادیب دانشمندش دکتر محمود افشار به خاک سپرده گردید.

آنچه بیشتر بر اندوه و زاری همگان افزود، طنین گریه و زاری دلبریز و مقاومت‌شکن استاد بزرگ ادب زمان، دکتر شفیعی کدکنی بود. در لحظات آرامشی نزد او رفتیم. به او، آن مصیبت عظیم را تسلیت گفتم و اشک افشاندم. وی هم مرا تسلی داد. فرمود استاد افشار تو را و نوشته‌هایت را بسیار دوست می‌داشت.

استاد ایرج افشار، آذرخشی بود که در آسمان علم و ادب و تاریخ ایران خوش درخشید. ستاره‌ای فروزان بود، راهنمای کاروان شب‌پیمای جویای ادب و هنر و خرد. چه سخته و پخته سروده استاد شفیعی کدکنی با زندگی زیبای استاد ایرج افشار تناسب دارد:

«زندگی نامه شقایق چیست  
رایت خون به دوش، وقت سحر  
نغمه‌ای بر لب باد؛  
زندگی را سپرده در ره عشق،  
به کف باد و هر چه بادا باد.»

و:

«آفتابی که بدین سوی افق  
کوچیده ست  
جامه‌ای  
بر تن هر خشک و تری  
پوشیده ست

بی‌گمان هیچ زبانی هرگز

این همه واژه ندارد

«...»

این بزرگمرد ادب و تاریخ، آرام نداشت، با جدّ و جهدی شگرف توانست کار بزرگ فرهنگی خود و پدر بزرگوار ادیب عالمش را جامه عمل بپوشاند. به گواهی بسی اندیشمندان وطن و جهان آنچه را در این ره، بایسته و شایسته بود، آنچنان شکوفا و پایا بنیان گذاردند و ساختند و پروردند و به جامعه بشری اهدا کردند، که هماره نام نامی‌شان در تاریخ فرهنگ ایران بل جهانی پایدار و مانا خواهد ماند. سه هزار و پانصد تألیف کتاب و مقاله و تصحیح کتاب و پیمودن هزاران کیلومتر برای یافتن کتابی، اثری و دسترسی به پدیده‌ای نو و گفتگو و دیدار با هزاران افراد عادی و فرهیخته در راستای فربه و پویا کردن فرهنگ ما، به وسیله این شخصیت نادره کار، شادروان استاد ایرج افشار، کاری است بس سترک و ستودنی و سخت باور نکردنی.

استاد، یکی از ستارگان درخشان قرن بود. دریغا! که انبوهه کار و تلاش پیوسته فرهنگی به او، مجال نداد، که ما از کوچ برگشتگان، بیشتر از روشنای اندیشه و مهر او، بهره بریم. دیر ما را دریافت و زود از میان ما رفت. استاد افشار ما از ادب سرشار، ناخسته از کار، درختی سایه‌فکن و پُربار، استوار چون کوهسار، آرام، با مهر و مردم‌دار، پرواز کرد. ندانم کجا گرفت قرار و مائیم از نبود او دل برشته ناشاد و بی‌قرار.

شاید پرتوریزش قطرات اشکی، یا فغان غم‌آوایی و یادی از خُلق و خوی نیک او، جان آشفته و نگران ما را آرامش بخشد.

روحش شاد و یادش پایدار.

«به یزدان که تا در جهان زنده‌ام»

«به درد سیاوش دل آگنده‌ام».

## زندگینامه ایرج افشار<sup>(۱)</sup>

عبدالحسین آذرنگ

**ایرج افشار:** ایران‌پژوه، کتاب‌شناس و از اعضای شورای عالی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. او از پراثرترین پژوهشگران معاصر ایران است و گستره پهنای از فعالیتها، از جمله سردبیری چند نشریه فرهنگی و همکاری با آنها، کتابداری، فهرست‌نگاری، نسخه‌شناسی، تدریس دانشگاهی در داخل و گاه در خارج، مطالعات ایران‌شناسی، قاجارپژوهی، مدیریت انتشارات، همکاری در سطوح مختلف با نهادهای متعدد پژوهشی و ایران‌شناسی و کتابخانه‌ها و مراکز نسخه‌های خطی، از عرصه‌های تکاپوی فرهنگی - پژوهشی او بود. سلامت جسمی و روحی، جدیت و مداومت خستگی‌ناپذیر در کار، ساده‌زیستی و پرهیز جدی از اتلاف وقت، موجب شده که حاصل عمر او آثاری پرشمار اعم از کتاب، مقاله، تصحیح متون، انواع فهرستها، کتاب‌شناسی‌ها، نطق‌ها و خطابه‌ها، یادداشت‌ها و نوشته‌های دیگر باشد.

ایرج افشار در تهران و در خانواده‌ای یزدی و با فرهنگ زاده شد. پدرش

---

۱. این مقاله در اصل برای درج در جلد چهارم دانشنامه ایران نوشته شده است که جلد سوم آن زیر چاپ است و در اوایل سال ۱۳۹۰ انتشار خواهد یافت. مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی) که تهیه‌کننده و ناشر دانشنامه ایران است، به مناسبت درگذشت استاد ایرج افشار پیش‌چاپ آن مقاله را به حضور دوستداران آن مرد بزرگ تقدیم می‌دارد.

محمود افشار یزدی از شخصیت‌های فرهنگی و ایران‌دوست زمان خود بود. ایرج در مدرسه‌های شاهپور و فیروزبهرام در تجربیش و تهران تحصیل کرد و در ۱۳۲۸ ش از دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته قضایی فارغ‌التحصیل شد. از ۱۹ سالگی در اداره امور مختلف مجله آینده دستیار پدرش بود و نخستین تجربه‌های اداره و انتشار نشریه‌ای فرهنگی را از این راه و با کار عملی آموخت. در دوره دانشجویی با مجله جهان نو همکاری کرد و در ۱۳۲۹ ش در دبیرستانهای تهران به تدریس پرداخت و در ۱۳۳۰ ش به دانشگاه تهران منتقل، و در کتابخانه دانشکده حقوق، که بزرگترین کتابخانه دانشکده‌ای ایران در آن سالها بود، به کتابداری مشغول شد و فنون کتابداری را از طریق عملی و تجربی آموخت. جدا از این وظیفه، مدتی سردبیری مجله مهر را به عهده گرفت (۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ ش) و با همکاری و همفکری تنی چند از دوستان نزدیکش، که جملگی به شخصیت‌های فرهنگی برجسته‌ای در حوزه‌های تخصصی خود تبدیل شدند: محمدتقی دانش‌پژوه، عباس زریاب خویی، منوچهر ستوده و مصطفی مقرّبی مجله فرهنگ ایران‌زمین را در ۱۳۳۱ ش تأسیس کرد که انتشار آن تا این زمان ادامه یافته و از نشریه‌های معتبر در زمینه مطالعات ایرانی است.

ایرج افشار در ۱۳۳۳ ش، زمانی که با کتابخانه ملی ایران همکاری داشت، نخستین دفتر کتابهای ایران را انتشار داد. این دفتر، سرآغاز تسدوین و انتشار کتاب‌شناسی ملی بود، اثری که باید بازنمای رسمی کتابهای انتشار یافته در کشور باشد و تا آن زمان هیچ نهاد دولتی به نشر آن اقدام نکرده بود. کتابهای ایران فقط حاوی داده‌های کتاب‌شناختی کتابهایی بود که در ۱۳۳۳ ش به زبان فارسی و داخل ایران منتشر شده بود. افشار، انتشار این فهرست سالانه را تقریباً به همان صورت تا ۱۳۴۵ ش به مدت ۱۲ سال ادامه داد. به موازات این فعالیتها، مدتی (۱۳۳۳ - ۱۳۳۵ ش) سردبیر مجله سخن و مدت طولانی‌تری هم (۱۳۳۴ - ۱۳۴۰ ش) مدیر مجله کتابهای ماه بود.

در ۱۳۳۵ ش، زمینه دیگری از فعالیت‌های ایرج افشار آغاز شد. احسان یارشاطر، مدیر بنگاه ترجمه و نشر کتاب که به سبب اشتغالات علمی ناگزیر بود

بیشتر ایام سال را خارج از کشور به سر برد، سمت قائم مقامی این بنگاه انتشاراتی نوینیاد را به افشار سپرد و او نزدیک به ۷ سال اداره آن بنگاه را در غیاب مدیر آن برعهده داشت. افشار در ۱۳۳۵ ش به فرانسه سفر کرد و در دوره‌ای آموزشی، که یونسکو بانی آن بود، با فن کتابداری جدید و موازین نوین و مبانی نظری علم کتاب‌شناسی آشنا شد. گذراندن این دوره و تحولات نگری حاصل از آشنایی با دستاوردهای تازه کتابداری و کتاب‌شناسی، به شاخه‌ای از فعالیت‌های افشار شکل داد. او حدود ۷ سال، تا ۱۳۴۲ ش، به چند کار مختلف، اما مرتبط دست زد. تدریس کتابداری جدید در دانشسرای عالی، مدیری و سردبیری مجله راهنمای کتاب، تأسیس باشگاه کتاب با همکاری یارشاطر، که با نام انجمن کتاب معروف است، و ارائه کردن خدماتی نو به دوستان و خوانندگان کتاب، انتشار نشریه نسخه‌های خطی با همکاری محمدتقی دانش‌پژوه، مدیریت کتابخانه ملی برای مدتی و آغاز کردن فعالیت‌های جدیدی در آن کتابخانه در زمینه سازماندهی نسخه‌های چاپی و خطی، مدیریت مرکز تحقیقات کتاب‌شناسی دانشگاه تهران و چند کار دیگر مرتبط با این فعالیت‌ها که در ادامه مقاله به آنها اشاره خواهد شد.

جلد نخست فهرست مقالات فارسی، حاوی داده‌های کتاب‌شناختی ۶۰۰۰ مقاله به زبان فارسی در نشریه‌های ایران‌شناسی و فرهنگی ایران و خارج که افشار اندیشه تدوین آن را از سالها پیش از آن در سر داشت. در ۱۳۳۸ ش انتشار یافت. این منبع مقاله شناخت که نشر آن، ولو به کندی، همچنان ادامه دارد، و جلد هفتم آن اخیراً (۱۳۸۹ ش) انتشار یافته است، نخستین ابزار مقاله‌شناختی فارسی بود که در اختیار پژوهندگان مطالعات ایرانی قرار گرفت و از جمله ابتکارهای ایرج افشار بود که گرچه قدر آن در آغاز کار در جامعه پژوهشی ایران درست شناخته نشد، اما با گذشت زمان، جایگاه خود را در مطالعات ایران‌پژوهی تثبیت کرد.

ایرج افشار در ۱۳۴۳ ش مدیریت انتشارات دانشگاه تهران را به عهده گرفت و حدود ۷ سال در این سمت خدمت کرد. او در این نهاد، به سنتی که به‌ویژه پرویز ناتل خانلری، مؤسس انتشارات دانشگاه، بنا نهاده بود، غنا بخشید

و کوشید استقلال انتشاراتی دانشگاه را در برابر مداخلاتی حفظ کند که شماری از دانشگاهیان متنقذ به سود منافع شخصی خود، و برخلاف رویه‌های دانشگاهی اعمال می‌کردند. سال بعد، در دوره ریاست جهان‌شاه صالح بر دانشگاه تهران، ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به او واگذار شد.

افشار تا چند ماه پس از انقلاب، جمعاً حدود ۱۴ سال، اهتمام اصلی و مهم‌ترین وظیفه‌اش ایجاد، سازماندهی و تکمیل نخستین و در عین حال بزرگترین کتابخانه مرکزی دانشگاهی در کشور بود. کوششهای او در این سمت، الگوی ایجاد کتابخانه‌های مرکزی در دیگر دانشگاههای ایران قرار گرفت. او ۲ سال پس از آغاز کار خود در کتابخانه مرکزی، مجله کتابداری را در ۱۳۴۵ ش تأسیس و منتشر کرد. این سال، حدوداً با تأسیس دوره کارشناسی ارشد علوم کتابداری در دانشگاه تهران و شروع آموزش دانشگاهی مبحث کتابداری جدید در ایران مقارن بود، درضمن، استفاده از متخصصان خارجی در سازماندهی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و بر پایه تازه‌ترین دستاوردهای جهانی کتابداری، پشتوانه مؤثری برای آغاز کتابداری دانشگاهی تازه تأسیس به شمار می‌رفت. به‌رغم اختلاف نظرهای بسیار میان افشار و شماری از مروجان اصول کتابداری جدید، که این دسته گاه به سبب ناآشنایی با ویژگی‌های فرهنگی جامعه خود، تفاوت‌های فرهنگی و ظرایف بومی را از نظر دور می‌داشتند، تداوم و گسترش فعالیتهای کتابداری و کتاب‌شناسی افشار، تأثیرهای خود را بر کارهای پژوهشی و فرهنگی، و به‌ویژه در مطالعات ایرانی، به تدریج نشان داد (نک: ادامه مقاله).

ایرج افشار در ۱۳۴۸ ش برای تدریس اسناد تاریخی و تاریخهای محلی ایران به گروه تاریخ در دانشکده ادبیات تهران دعوت شد. او حدود ۱۰ سال، تا زمان بازنشستگی‌اش از دانشگاه تهران، نخست با مرتبه دانشجویی و سپس استادی، به تدریس در آن گروه ادامه داد، ضمن اینکه استاد درس شناخت نسخه‌های خطی در رشته علوم کتابداری همان دانشگاه هم بود و شماری از کتابداران، کتاب‌شناسان و نسخه‌شناسان امروز کشور، که دوره تخصصی کتابداری را گذرانده‌اند، با شرکت در دوره‌های درسی ایرج افشار درباره شناخت

نسخه‌های خطی، برای نخستین بار با جنبه‌ای مغفول از میراث تمدنی، که کتابداری اقتباسی و تقلیدی تا سالها به اهمیت و جایگاه آن کم‌توجه بود، آشنا شدند.

از ۱۳۴۸ ش تا حدوداً ۱۰ سال بعد، ایرج افشار به چند کوشش فرهنگی و تأثیرگذار دیگر دست زد، از جمله برگزاری ۹ کنگرهٔ پیاپی تحقیقات ایرانی در شهرهای مختلف دانشگاهی کشور با حضور شماری از ایران‌شناسان خارجی و پژوهشگران ایرانی، و نیز با مدیریت مجلهٔ *ایران‌شناسی* در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، در کنار اینها، فعالیت‌های فردی افشار در زمینهٔ فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی، کتاب‌شناسی، تصحیح و انتشار اسناد و متون تاریخی و دنبال کردن علاقه‌های شخصیش در بخشهایی از تاریخ ایران، به‌ویژه دورهٔ جدید تاریخ قاجار و از انقلاب مشروطهٔ ایران به بعد، ادامه داشت که حاصل آن چندین اثر اوست (برای جزئیات و صورت اثار، نک: افشار، بابک؛ و دیگران، ۲۰ - ۲۴).

پس از انقلاب ۱۳۵۷ ش، و آغاز دورهٔ بازنشستگی ایرج افشار، مرحلهٔ تازه‌ای از زندگی و فعالیت‌های پژوهشی، فرهنگی و انتشاراتی او آغاز شد که تا چند ماه پیش از بیماری شدیدی که به مرگ او در ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ انجامید، ادامه یافت و ثمرهٔ آن شاید از جهاتی پربارتر و متنوع‌تر از پیش بود. آزاد شدن افشار از تعهدات شغلی و بیشتر شدن اوقات فراغت او، عامل اصلی همین تکثر و تنوع اثار منتشر شدهٔ او از انقلاب به بعد بود. افشار انتشار مجلهٔ *آینده* را، که پیشتر پدرش انتشار می‌داد، از سر گرفت. این مجله که کم و بیش ادامه‌دهندهٔ مشی مجلهٔ راهنمای کتاب بود، تا ۱۳۷۲ ش ادامه یافت، اما به سبب موانع انتشار نشریه‌های فرهنگی بی‌بهره از یارانه‌ها متوقف شد. افشار مسئولیت انتشارات را در بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار خود به عهده گرفت و به گردآوری و انتشار کتابها و مقاله‌های پژوهشی در سلسله انتشارات این بنیاد در زمینهٔ مطالعات ایران‌شناسی ادامه داد.

ایرج افشار از اعضای شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بود و گذشته از مشارکت در برنامه‌های پژوهشی این مرکز، به‌ویژه در

زمینه مسائلی ایران‌شناسی، بر فعالیتها و برنامه‌های کتابخانه‌ای و اسنادی این مرکز نظارت داشت.

ایرج افشار به تألیف کتاب و مقاله، شرکت در همایشهای داخلی در زمینه مسائلی ایران‌شناسی و کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی، نگارش مرتب و مداوم نکته‌ها و یادداشتها در همه زمینه‌های مورد علاقه‌اش و انتشار آنها به‌ویژه در مجله بخارا، نظارت بر تدوین فهرست مقالات فارسی و تکمیل و تداوم انتشار مجلدات آن، نظارت بر انتشار آثار متعدد در گستره مطالعات خود، همچنان ادامه می‌داد. بنا به برآوردها، تا این زمان نزدیک به ۳۰۰ کتاب در زمینه‌های ایران-پژوهی، نسخه‌شناسی، کتاب‌شناسی، فهرست‌نگاری، قاجارشناسی، رجال-شناسی، اطلاع‌رسانی فرهنگی، متون کهن فارسی و شاید بیش از ۲۰۰۰ مقاله و یادداشت از او در همین زمینه‌ها و نیز درباره رجال فرهنگی ایران در دوره معاصر، ایران‌شناسان خارجی، معرفی و نقد کتاب، نکات و اسناد تاریخی، جغرافیای تاریخی، باستان‌شناسی، سفرنامه، گاه‌نکات ادبی و عرفانی، با تأکید بر ارزش‌های ادبی و زبان فارسی، انتشار یافته است و شماری نیز آماده انتشار است. از تکرر و تنوع این همه آثار، شاید در وهله نخست این‌طور به نظر برسد که ایرج افشار در زمینه‌های پراکنده‌ای کار کرده است. بررسی دقیق‌تر آنچه به قلم و اهتمام او انتشار یافته است، نشان می‌دهد رشته پیوسته‌ای که این همه مهره را به هم پیوند می‌دهد، چیزی جز اطلاع‌رسانی فرهنگی در زمینه مطالعات ایرانی نیست. تأکید افشار بر تدوین و انتشار منابع ردیف سوم و دوم اطلاعاتی، مانند کتاب‌شناسی کتاب‌شناسی‌ها و انواع کتاب‌شناسی‌ها و فهرست‌ها، گاه‌گشودن و گاه هموار کردن راه پژوهشگران مطالعات ایرانی است. تلاشهای افشار در این زمینه، درخور مطالعه‌ای خاص در مبحث اطلاع‌رسانی فرهنگی و راه و روشهای خاص او در این زمینه است. تخصص و اطلاعات شخصی افشار در زمینه رویدادها و رجال ایران از دوره مشروطیت به بعد، موجب شده است که جنبه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی در کار او درباره رویدادها و رجال این دوره از غنای بیشتری برخوردار باشد. مجموعه اطلاعاتی که افشار از منابع مختلف

درباره سید حسن تقی‌زاده، از رهبران جنبش مشروطه، گردآوری کرده و انتشار داده است، جدا از ارزش‌های خاص آن درباره شناخت خود تقی‌زاده، از بارزترین فعالیتهای او در زمینه اطلاع‌رسانی فرهنگی معاصر ایران است. مجموعاً نوشته‌ها، یادداشتها، اشاره‌ها و گردآورده‌های او درباره دکتر محمد مصدق، گرچه نه در حد آثار مربوط به تقی‌زاده، نمونه دیگری از کوشش گسترده او در قلمرو اطلاع‌رسانی فرهنگی معاصر است.

جنبه دیگر کمتر شناخته شده تکاپوهای فرهنگی افشار، ارائه مشورت‌های فرهنگی - پژوهشی و پیشنهادهای او به شمار کثیری از ایران-شناسان و نهادهای ایران‌شناسی خارجی و پژوهشگران و دانشجویان و نهادهای ایران‌پژوهی و کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی داخلی و خارجی بود. افشار در رهنمود دادن و هدایت بسیاری از پژوهشها، جست‌وجوها، پایان‌نامه‌های دانشگاهی - همایشهای فرهنگی - پژوهشی و ایجاد ادبیات مربوط به این حوزه‌ها سهم مؤثر داشت و در عین حال به‌سان حلقه‌رابطی میان روندهای پژوهشی ایران‌شناسی داخل و خارج کشور عمل می‌کرد. سهم پیدا و ناپیدای او در این عرصه، تا خاطرات بهره‌مندان از همکاری او منتشر نشود و به اطلاع عموم نرسد، طبعاً ناشناخته باقی خواهد ماند.

ارج‌نامه ایرج (به کوشش محسن باقرزاده، تهران، ۱۳۷۷ش، ۲ج) در گرامی داشت خدمات ایرج افشار و حاوی نکاتی چند در شناخت بهتر خود او و آثار اوست. مجموعه دیگری با عنوان ایران و مطالعات ایرانی، مقاله‌هایی به افتخار ایرج افشار<sup>(۱)</sup> (به کوشش کامبیز اسلامی کتابدار دانشگاه پرینستن، حاوی ۲۱ مقاله به انگلیسی و یک مقاله به فرانسوی، به قلم ایران‌شناسان خارجی و چند تن از استادان ایرانی دانشگاههای خارج، پرینستن، ۱۹۹۸م/۱۳۷۷ش) در بزرگداشت خدمات و آثار اوست. ایران‌شناس مجله نگار: زندگی و کارنامه مطبوعاتی ایرج افشار (اثر سیدفرید قاسمی، تهران، ۱۳۸۹ش) کارنامه مطبوعاتی نزدیک به ۶۰ سال حضور او در انواع نشریه‌های فارسی‌زبان و فرهنگی است.

1. *Iran and Iranian Studies, Essays in Honour of Iraj Afshar.*

ایرج افشار از ایران‌گردان اندک‌شماری بود که سراسر خاک ایران و بخشهای مهم نواحی فارسی‌زبان خارج از ایران را در قلمرو مرزهای ایران فرهنگی سواره و پیاده، با مطالعات قبلی و آگاهی از ارزشهای آنها، گاه همراه با افراد مطلع و محلی و گاه به تنهایی، دیده، درباره آنها یادداشت برداری کرده، و از آنها عکس گرفته و بخشی از یادداشتها و عکسها را در نشریه‌های مختلف انتشار داده است. مشاهدات و روایت‌های او در این باره، شاید از برخی جهات از منابع دست اول مطالعات ایران‌گردی به‌شمار آید.

دقت‌های علمی و پژوهشی افشار در حوزه مطالعات خود، طی زمان و با افزایش دانش و تجربه او بارزتر شد و مخالفت‌ها با او و انتقادات بر آثار و یادداشت‌ها و دیدگاه‌های او، چه شخصی و چه غیر شخصی، در نوشته‌های پژوهشی‌اش درباره آثار و اشخاص و نیز همان مخالفان و منتقدان، تأثیر نمی‌گذاشت.

ایرج افشار کتابخانه شخصی‌اش را، که مجموعه‌ای غنی و تخصصی به‌ویژه در زمینه کتاب‌شناسی و ایران‌شناسی است، به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی هدیه کرده است. این مجموعه حدوداً بالغ بر ۳۰۰۰۰ فقره خطی و چاپی است. از این تعداد، جز کتابها و مجلدات و نشریات، حدود ۶۰۰۰ فقره شامل جزوه، رساله، برگرفته، جلدان‌ها از مجموعه‌ها و نشریات است که شمار بسیاری از آنها حاوی اطلاعات باارزش و گاه کم‌نظیر است. بیش از ۱۰۰۰۰۰ قطعه عکس از شخصیت‌ها، بناها، آثار تاریخی، مناظر و جز آن که ایرج افشار شخصاً برداشته و شماری از آنها در نوع خود تصویرهایی منحصر به فرد است، و حدود ۱۰۰۰۰۰ نام‌هم از رجال معاصر، از ایران‌شناسان خارجی، شخصیت‌های فرهنگی ایرانی از صنوف مختلف، که بخشی از آنها ارزش‌های تاریخی و ادبی دارد، جزو همین مجموعه است. در ضمن چند مجموعه که صاحبان اصلی آنها در اختیار ایرج افشار قرار داده و او را درباره مجموعه مخیر شناخته بودند، مانند مجموعه متعلق به سید حسن تقی‌زاده و اللهیار صالح، حاوی بسیاری مطالب باارزش تاریخی و پژوهشی، جزو مجموعه اهداشده ایرج افشار به مرکز دائرةالمعارف

بزرگ اسلامی است. (اطلاعات مربوط به مجموعه اهدایی، به نقل شفاهی از عنایت‌الله مجیدی، مدیر کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی). ایرج افشار شماری از مقاله‌ها و نوشته‌هایش را با نام مستعار امضا کرده است. از جمله نام‌های مستعار او الف. جو یا؛ ساسان؛ کریم محمدی است (مافی، ۲۲۳). امضای او گاه با اختصار «افشار» و «ا.ا.» آمده است. ایرج افشار پس از چند ماه نبرد با بیماری مرگ‌زای سرطان خون، در ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ در تهران درگذشت. پیکرش طی مراسمی با حضور شمار فراوانی از دوستان، دوستان و شخصیت‌های فرهنگی و علمی کشور تشییع و در مقبره خانوادگی تدفین شد.

#### مآخذ:

منابع یاد شده در متن؛ اطلاعات شخصی و مستقیم مؤلف این مقاله؛ افشار، بابک؛ و دیگران، فهرست موضوعی از چاپ‌کرده‌ها و نوشته‌های ایرج افشار، چ ۴، لوس آنجلس، ۲۰۰۳/م ۱۳۸۲ ش؛ مافی، عباس، نامه‌های مستعار، تهران، ۱۳۸۱ ش.



## گلی برفت که ناید به صد بهار دگر<sup>(۱)</sup>

عزیز آریانفر (دانشمند افغانستانی)

با جهانی درد و اندوه، آگاهی یافتم که دانشمند فرزانه و ورجاوند، دکتر ایرج افشار، تاریخ‌پژوه، خاورشناس، ناشر، نسخه‌شناس و کتاب‌شناس برجسته و نامور ایرانی، چهارشنبه (۱۷ ماه حوت سال روان) دار فانی را بدرود گفته و به دیار جاویدانگان شتافته است.

روانشاد دکتر ایرج افشار، فرزند برومند دانشور فقید دکتر محمود افشار (فرهنگی فرهیخته و افغانستان‌شناس برجسته و نویسنده کتاب سه‌جلدی افغان‌نامه) یکی از چهره‌های براننده فرهنگ و دانش ایران بود. با توجه به اینکه درگذشت این دانشمند بلندپایگاه و الایجاگاه، ضایعه بزرگ و جبران‌ناپذیری نه تنها برای جامعه فرهنگی ایران، بل سراسر گستره زبان و فرهنگ پارسی (ایرانستان) است، بایسته پنداشتم یادی از آن دانشی مرد از دست‌رفته نمایم.

استاد دکتر ایرج افشار را از دیرباز می‌شناختم. آشنایی ما در نخستین سفرم به تهران در ۱۹۹۹ (نزدیک به سیزده سال پیش از امروز) هنگامی که در جستجوی کتابهایی چون سیاست اروپا در ایران و افغان‌نامه نوشته روان‌شاد دکتر محمود افشار یزدی بودم و نتوانسته بودم این آثار جاودان را در کتاب‌فروشی‌ها پیدا نمایم و ناگزیر گردیدم برای دریافت آنها به بنگاه انتشارات «بنیاد موقوفات

---

۱. به نقل از سایت خاوران (ندای یزد، سه‌شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۸۹، شماره ۱۱۶۷).

دکتر محمود افشار یزدی» بروم، دست داد.

در بنیاد موقوفات، جناب آقای کریم اصفهانیان، به من مهر و محبت بسیار نمودند و تلفنی با جناب آقای دکتر ایرج افشار تماس گرفتند. استاد ایرج افشار تا دانستند افغانی هستم، بیدرنگ از اصفهانیان خواستند تا گوشی را به من بدهد. پس از سلام و ادای احترام، گفتم: «بنده از ارادتمندان پدر بزرگوار شما شادروان دکتر محمود افشار هستم، در جستجوی کتابهایش بودم، در کتاب فروشی های تهران نیافتم، ناچار به بنیاد آمدم. اینجا خدمت جناب آقای اصفهانیان هستم، ایشان بسیار لطف و مهربانی کردند.»

وانگهی صدای شیرین و مهرآمیز استاد در گوشهایم طنین افکند: «به به، چشم ما روشن، دوست عزیز، خوش آمدید، صفا آوردید به سرزمین خودتان. باور کنید هر موقعی که می شنوم فرهنگیان افغانی به تهران تشریف می آورند، دلم روشن می شود، جهانی روشنایی و سرور برایم دست می دهد، رایحه سرزمین خراسان، کشور برادر و عزیز ما افغانستان، پیام کابل زیبا و بلخ و هرات باستان و پروان خرم و شاداب و برادران عزیز افغانی ما به من می رسد.»

استاد افزودند: «اگر فرصت داشته باشید و بتوانید فردا خانه ما تشریف بیاورید، خیلی خوشحال خواهیم شد. می خواهیم شما را از نزدیک ببینم. دیری است از دوستان افغانی کسی را ندیده ام. بیایید تا بشنوم که در افغانستان چه خبر است؟ کتابها را نیز فردا خدمت شما تقدیم می کنم. در کجا تشریف دارید؟

پاسخ دادم: «در هتل آزادی» و افزودم: «هرچند من از فرانکفورت آمده ام و سوگمندان نمی توانم پیام سرزمین در خون فتاده افغانستان را به شما بیاورم، با آن همه، سعادت بزرگی خواهد بود تا جناب شما را از نزدیک زیارت کنم.»  
استاد افشار: «خیلی خوب، از ما زیاد دور نیست، چه ساعتی برایتان مناسب است؟»

جواب دادم: «فردا بعد از ساعت دو، بعد از چاشت، یعنی بعد از ظهر.»  
استاد افشار: «خیلی خوب، چشم به راه هستم. نشانه خانه و شماره تلفن را آقای اصفهانیان به شما می دهند.»

روز دیگر خدمت جناب آقای دکتر افشار به خانه‌شان رفتیم. خانه‌ای یک طبقه در محله اشرف‌نشین تهران. در حیات بیرون، خودروی جیبی ایستاده بود. استاد مهربانی فرموده، خود به پیشوازم شتافتند. دروازه را باز نمودند و با هم از پله‌ها بالا رفتیم. دست راست، اتاق نسبتاً بزرگی دیده می‌شد که میز نان‌خوری بی در وسط آن گذاشته شده بود. ما به خانه کوچک دست چپ رفتیم. این خانه را قفسه‌های پر از کتابها و مجموعه‌هایی با پشت جلد‌های چرمی نضواری‌رنگ مایل به زردی که به گمان غالب، کلکسیون‌های مجله‌ها بودند، زینت بخشیده بود. عکس بانویی هم در اتاق دیده می‌شد. بیدرنگ گمان بردم که مادرشان بوده باشد.

استاد فرمودند: «چون هوا بسیار گرم است، اگر میل داشته باشید به جای چایی، کمی طالبی (زنبورچه) برایتان بیاورم.» گفتم: «هرچه از دوست رسد، نیکوست.» و به سیمایش نگریستم. مرد بسیار آرام، متین، باوقار، خوش‌برخورد، خوش‌گفتار، مهربان، بافرهنگ و در یک سخن، آراسته به همه فضایل و خصایل نیکو می‌نمود.

سپس به گفتگو پرداختیم و استاد از پدر از دست‌رفته‌شان و دوستان افغانی ایشان (بزرگان فرهنگ افغانستان) مانند استاد خلیلی، استاد گویا اعتمادی، آقای دکتر سهیل و غیره یاد کردند و از سفر پدرشان به افغانستان و عشق و علاقه بی‌پایانی که به سرزمین افغانستان داشتند، سخن گفتند. یادی هم از شماری از آشنایان خودشان روان‌شاد نیلاب رحیمی و دیگران کردند و از من پرسیدند که در کشور ما چه می‌گذرد؟ ... و ابراز امیدواری کردند که هرچه زودتر صلح و آرامش و بهروزی به کشور ما باز گردد.

از هم‌نشینی و گفتگو با او، جهانی آرامش و شادمانی برایم دست داده بود. نزدیک به یک ساعت، باهم صحبت کردیم و در پایان، استاد نه تنها کتابهای وزین افغان‌نامه و سیاست اروپا در ایران را، بل شمار بسیاری از دیگر انتشارات بنیاد موقوفات را به من تحفه دادند که با سپاس فراوان از ایشان پذیرفتم. و امروز به یاد استاد از دست‌رفته و آن روزها اشک در چشمانم گره زده و

قلم مالامال خون است. دردا و دریغا چه روزگاری است. پتیاره مرگ، چه مردی را ربود. گلی برفت که ناید به صد بهار دگر. باورم نمی شود که او رفته باشد. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق.

آخرین دیدارم با استاد، سال گذشته در تهران بود. ایشان به رغم افسردگی و رنجوری که از سیمایشان پیدا بود، به همایش میراث مشترک ایران و افغانستان که از سوی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران برگزار شده بود، تشریف آورده بودند و در کاخ بهارستان (ساختمان قدیمی مجلس ایران) جایی که همایش برگزار شده بود، سخنرانی فرمودند. از بخت خوش، من هم در جمع مهمانان دعوت شده به همایش بودم. در وقفه پذیرایی برای ادای احترام، نزد استاد رفتم. خیلی محبت فرمودند. راستش سخت دلم می خواست به زیارت ایشان بروم و از نزدیک از محضرشان فیض ببرم، ولی به دلیل فشردگی برنامه، این کار ممکن نبود، چون روز بعد باید به سفر اصفهان و شیراز می رفتم. پوزش خواستم و گفتم در سفر آینده به تهران، حتمی خدمتشان خواهم آمد.

و اینک پیک ناگوار و ناخوشایند درگذشت استاد را دریافتم.